صرافان گوهر ناشناس

شاهرخی، محمود

هزار نکته باریک‏تر ز مو اینجاست‏ نه هر که سر بتراشد قلندری داند

 اشاره:در شماره سی چهارم مجله شعر که به صورت ویژه‏نامه‏ای‏ برای شعر انقلاب منتشر شده بود در مقاله‏ای،دکتر منوچهر اکبری‏ به نقد قصیده‏ایی از استاد مشفق کاشانی پرداخته بود؛مدتی پیش، ارجمند جان آگاه استاد محمود شاهرخی به بهانه دادن پاسخی به‏ نویسنده آن نقد،نکاتن ارزشمندی پیرامون نقد و دانش و بینش و منش مربوط به آن را در مطلبی که مرقوم داشته‏اند مطرح کرده‏اند که‏ در این مجال تقدیم حضور مخاطبان ارجمند مجله می‏شود.

همهء عالم گفت و گوی گوهر می‏کنند،اما ندانم از این گوهرگویان هرگز چشم ایشان بر گوهر افتاده باشد یا نه؟و یا بلور و آبگینه را از گوهر باز دانند یا نه

شیخ جام

ارباب حکمت و معرفت دربارهء آداب و آیین سخت گفتن مطالبی نغز و اندرزهایی پر مغز عرضه داشته و در این باب رساله‏ها نگاشته‏اند،تا هوشمندان و معرفت‏جویان از آن بهره‏ گیرند و بدون تأمل و تدبّر سخن نگویند.«ابن عطا»در این معنی گوید:

لکل علم بیان،و لکل بیان لسان،و لکل لسان عباره،و لکل عباره طریقه،و لکل طریقه‏ اجل فمن لم یتمّیز هذه الاحوال فلیس له ان یتکلم؛گوید برای هر علمی بیانی است،و برای هر بیانی زبانی،و برای هر زبانی تفسیر و تعبیری و برای هر تعبیری راه و روشی،و برای هر راه و روشی زمانی،پس آن کس که میان این احوال و آداب فرق نمی‏گذارد و آن را تمیز نمی‏دهد او را سخن گفتن نشاید.

مراد از تقدیم این مقدمه آن است که سخن گفتن در هر مقوله‏ای شرایط و آداب خاص‏ دارد و ضوابط و اصولی،از جمله نقد آثار ادبی.

پیش از آنکه به اصل مطلب بپردازم ضروری می‏نماید که برای دفع توهم به نکته‏ای‏ اشاره کنم و ان اینکه عزیزانی و سروانی که با این کمترین حشر و نشر دارند بدین حقیقت‏ واقفند که من خود به قلّت بضاعت و عدم استطاعت و بی‏مایگی خود معترفم و امثال‏ اینجانب در جنب دانشوران و اهل ادب در زمرهء اعدامیم و میان اعدام تمایزی نیست،و این‏ اعتراف نه به صورت تواضعهای متداول است که خود نوعی ابراز وجود می‏باشد بلکه این‏ معنی نقش سویدای دل بنده است.

در محفلی که خورشید اندر شمار ذره است‏ خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد

باری دانشوران و محققّان می‏دانند که نقد ادبی امری است بسیار ظریف و دقیق و حسّاس و شخص ناقد باید بر کلیّه ضوابط و قواعد و اصول این امر اشراف و استیلا داشته‏ باشد و با پیشینهء فرهنگی و آثار متقدمان و متأخران و معاصران آشنایی کامل حاصل کرده‏ باشد.همان‏گونه که صیرفی مجرّب و خبیر با محک عیار زر را می‏سنجد و سره را از ناسره‏ مشخص می‏سازد ناقد ادبی نیز باید هر اثر را در موضع خود با دقت و ممارست کامل‏ بررسی کند و ذوق شخصی و گرایشهای جناحی را از دخالت باز دارد،آنگاه اظهارنظر کند، اما متأسفانه اغلب و اکثر داوریها تابع ضوابط و اصول نیست و گذشته‏ از عدم اهلیت ناقد،نظرات متأثیر از گرایشها و تابع ذوق شخصی است.

از جمله شیفتگان و دلدادگان برخی از شیوه‏ها چنان در ورطهء دلباختگی غرقه‏اند که مسائل بدیهی را نیز را رعایت نمی‏کنند،مثلا به عنوان اینکه شعر باید دارای حال و هوای تازه باشد بر هر آنچه‏ موافق ذوق ایشان نیست خط بطلان می‏کشند هر چند که آن اثر از دید ناقد صاحب‏نظر و بصیر شیوا و رسا باشد،تردیدی نیست که زبان‏ تابع زمان است و جامد و راکد نیست و به اقتضای هر عصری متحول‏ می‏شود که گفته‏اند«سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر»اما این‏ نوآوری آن نیست که برخی از واژگان دست مایهء بعضی شاعران شود و پیوسته از آن بهره‏گیری کنند نیز تردید نیست که در دوران ما شاعران‏ و سخنوران توانا و نکته‏سنجی وجود دارد که آثار بدیع و تحسین‏برانگیزی به گنجینه شعر و ادب پارسی عرضه داشته‏اند،اعمّ‏ از میان سالان و جوانان که بدون مداهنه آثار آنان بسیار شیوا و رسا و شورانگیز است و دارای ترکیبات تازه و تعابیر نو،که این در خور سپاس‏ و تقدیر فراوان است و طرفه اینکه آنان هیچ داعیه‏ای ندارند،اما در این میان دسته‏ای هستند که به علت گرایش به شیوهای خاص و افرادی مشخص بدون هیچ آگاهی و اشراف بر پیشینهء فرهنگی این‏ مرز و بوم و قواعد و اصول با هر آن‏چه بازماندهء فرهنگ و ادب این‏ سرزمین است سر ناسازگاری دارند و آن را فاقد ارزش قلمداد می‏کنند،و اگر اثری به شیوه متقدمان عرضه شود هر چند ارزشمند باشد از نظر آنان مردود است.هر روز در جرائد و مجلات شاهد اظهار نظرهای این جماعت هستیم که با شرح و بسط بر مسند داوری‏ می‏نشینند و با قاطعیت تمام درباره شعر معاصر و شاعران حکم صادر می‏کنند و تنها ملاک و معیار داوری اینان ذوق و سلیقه شخصی است‏ نه اصول فنی،گویی رأی آنان یک نظرخواهی عام است و اهل ادب‏ همگام و متفق علیه بدان اذعان داند و این حکم قطعی است و برای‏ عموم حجّت.مثلا یکی از ناقدان مرقوم می‏دارد که به نظر من در این‏ زمان تنها آثار و سروده‏های فلان و فلان،زیبا و قابل قبول و شیوا و رسالت،دیگری می‏گوید:بعضی شاعران مطرح این دوران بودند که‏ عملا در ادبیات معاصر متاعشان چه از منظر زمان و چه بیان‏ پرخریدار نمی‏نمود و اگر کسانی چون فلان و فلان نبودند در همان‏ آغاز شعر انقلاب چون نهالی خشکیده می‏شد،و دیگری سبب‏ گسترش شعر را ورود واژه‏هایی چون،لنگی،مرشد،محتکر،حاج آقا، پلو،بنز و از این دست تعابیر می‏داند،کسی منکر کارهای ارزشمند برخی از نامبردگان و منتخبان شما نیست،اما اجازه ندهید که‏ دیگران نیز کالای خود را عرضه کنند و به قول معروف:

متاع کفر و دین بی‏مشتری نیست‏ گروهی این گروهی آن پسندند

یا به گفته خواجه شیراز:کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد.

بی‏مناسبت نیست در اینجا بدین موضوع اشاره کنم که رطب و یابس بنده در سال 70 با عنوان در غبار کاروان منتشر شد که بنده‏ دوست نداشتم که چنین سخنانی منتشر شود و این به اصرار دوستان‏ و منسوبان بود و اینجانب در مقدمه به تفصیل نوشتم که این سخنان‏ را نمی‏توان شعر نامید بلکه تقلید ناقصی است از شیوه متقدمان طرفه‏ اینکه عزیزی به نقد آن پرداخت و گفت این سخنان همه کلیشه‏ای‏ است.

این سودازدگان حتی از کسانی تبعیت می‏کنند که چنان‏ دستخوش غرور شده که گستاخانه به بزرگان فرهنگ و ادب جسارت‏ ورزیدند و آثار آنان را مزخرف خواندند،اکنون او به صورت پیر و مراد و قطب درآمده و سخن او حجت است،همو که دربارهء شعر گذشتگان‏ چنین اظهارنظر می‏کند:از شعرهای مورد توجه و علاقه پدربزرگ‏ نمونه زیادی به خاطر دارم که چندتایی برای درک میزان اختلاف‏ کمک می‏کند.

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید قصهء بی‏سر و سامان من گوش کنید

از وحشی است،یا این شعر نظامی که ضمنا ما را با آن پند و اندرزباران می‏کنند:

دانش طلب و بزرگی آموز تا به نگرند روزت از روز

نیز گوید:نباید تصور کرد که می‏توان اهل هنر را با سوء استفاده‏ از زبان و شگردهای وزن و قافیه شعری تا بدین حدّ قلابی ارائه کرد.

گفتی به غمم بنشین یا از سر جان برخیز فرمان برمت جانا بنشینم و برخیزم

و هم اوست که در دیار بیگانگان با گستاخی تمام به مقام والای‏ استاد توس فردوسی جسارت کرد و نیز اوست که در مقدمه دیوان‏ خواجه شیراز گوید:«کیست این قلندر یک لاقبا که یک تنه وعدهء رستاخیز را انکار می‏کند،خدا را عشق و شیطان را عقل می‏خواند»

حال هر چند حافظ بگوید«هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم»این‏ نص در برابر اجتهاد صادرکننده رأی بی‏تأثیر است.

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد

شایان ذکر است نقل آراء و افاضات گوینده مورد نظر بدان معنی‏ نیست که جنبه‏های مثبت ادبی و هنری و خدمات فرهنگی مشار الیه‏ انکار شود،چه آن به جای خود محفوظ است و در خور تحسین و تقدیر، مراد آن است که اگر کسی صاحب دانش و هنری باشد آن را عرضه‏ می‏کند و نیازی به تاختن به این و آن نیست،زمان خود نقاد حقیقی‏ است اگر اثری ارزشمند و در خور اعتنا باشد می‏ماند وگرنه به بوته‏ فراموشی سپرده می‏شود.قرآن کریم می‏فرماید:و اما الزبد فیذهب‏ جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض.کف رفتنی است آب که به مردم سود می‏رساند بر جای می‏ماند،نکته دیگر اینکه این دلسبتگیها معرف‏ شخصیت افراد است که امام علی فرمود:«قیمه کل امرء ما یحسنه»،ارزش‏ هر شخصی به اندازه آن چیزی است که آن را خوب می‏داند،اینان نمی‏دانند آفت کمال،غرور و انانیت است و تواضع و فروتنی معرف بزرگی روح.

به ابو سعید گفتند ابو القاسم گورکانی گوید:ما چون پیلیم و ابو سعید چون‏ پشه،ابو سعید گفت:به آن بزرگوار بگویید آن پشه هم شمایید ما خود هیچیم. بارها بنده در نظرخواهیها عرض کرده‏ام هیچ گونه تعصب و قید و شرطی‏ نیست هر کس می‏تواند احساس و دریافت خود را به هر زبان و در هر قالب و سبکی عرضه کند.پس نیازی به غوغا برانگیختن نیست،باید از برخی از این‏ دعوی‏داران پرسید در دوران قدیم که وسیله ارتاط سخت دشوار بوده از اقصا نقاط جهانی محققانی به ایران آمده اثری از بزرگان را انتخاب کرده و با صرف‏ وقت زیاد به ترجمه آن پرداخته و در دسترس مردم خود می‏گذاشتند،امروز که‏ می‏گویند دنیا به صورت دهکده‏ای در آمده ما کدام اثر را عرضه کرده‏ایم که‏ ذوقی را برانگیزد و به ترجمه آن پردازد،چرا هوز مثنوی مولانا بالاترین‏ شمارگان را در آمریکا دارد حتی از کتاب مقدس از حیث طبع پیشی گرفته، پس کار به دعوی راست نمی‏آید باید به عمل پرداخت.از اطاله کلام پوزش‏ می‏خواهم،در پایان مقال بی‏مناسبت نیست به قند و نظر یکی از استادان و افاضل که در مجله شعر آمده اشاراتی شود،آن بزرگوار به عکس برخی از دعوی‏داران با حرمت تمام به نقد قصیده‏ای از استاد مشفق کاشانی پرداخته‏ و آن را سخنی فصیح و بلیغ قلمداد و قصیده را آهنگین پر طنین،توصیف‏ کرده‏اند.

با سپاس از ناقد بزرگوار در برخی از اظهار نظرهای معظم له نوعی عدم‏ انسجام و تساهل به چشم می‏خورد،مرقوم داشته‏اند که انتخاب وزن سریع و تند این شعر از جهت آوا و اصوات و القای مطلب که یکی از ویژگیهای آنست، بر هر نکته‏سنج(و شعرخوان)و اهل دل و ذوق مبرهن است که شعر تداعی‏ دماوندیه محمد تقی بهار را می‏کند،در آغاز بدین نکته اشارت می‏شود (شعر خوان)تعبیری ادبی و مناسب نیست،همچنین اگر القای مطلب می‏کند دیگر ابهام و ایجاد مشکل کجاست و نیز وزن قصیدهء روح خدا را تند چون وزن‏ دماوندیه استاد بهار دانسته‏اند در حالی که وزن آن قصیده،تابع بحر هزج‏ مسدس مقبوض مقصور است،یعنی مفعول مفاعلن مفاعیل،حال آنکه‏ قصیدهء روح خدا از نظر عروضی در بحر هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف‏ آمده،یعنی مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل،و سراینده قصیده روح خدا استقبال از قصیده ناصر خسرو و فتح الله خان شیبانی و شادروان مهرداد اوستا کرده است ناصر خسرو گوید:

مردم نبود صورت مردم حکمایند دیگر خس و خارند و قماشات و دغایند

و شیبانی گوید:

زردشت که آتش را بستاید در زند زان است که بامی به فروغ است همانند

همچنین در تحسین از سراینده مرقوم داشته‏اند که اگر از دماوندیه‏ بگذریم به قصائد استوار و محکم و(سختی)انوری و منوچهری و ناصر خسرو و بزرگان و نام‏آوران قصیده‏سرای ایران شباهت دارد،حال جای پرسش است‏ اگر این قصیده هم سنگ قصائد انوری،منوچهری و ناصر خسرو می‏باشد، در حالی که سراینده قصیدهء(ای روح خدا)خود را در مرتبهء آنان نمی‏داند،پس‏ ایراد اینکه برخی از واژگان بوی کهنگی می‏دهد معنی ندارد زیرا تخلف از شیوهء آن بزرگان سبب ناهمگونی سخن می‏شود پس ناگزیر باید از روش آنان‏ تبعیت کرد و اما اینکه ممکن است که برخی از کلمات و واژه‏ها برای نسل‏ جوان ایجاد اشکال کند،دریغا القای جنبه‏های منفی از شیوه کهن چنان است‏ که جوان نسبت به این گونه آثار توجه ندارد و اگر فرضا حس کنجکاوی او تحریک شد چه بهتر به لغت و فرهنگ مراجعه کند که این خود وسیله گرایش‏ و ترغیب آنان خواهد بود.

بنده منکر این نیستم که شعر باید زلال و روان و بدون تعقید و قابل درک‏ باشد و دارای ابعاد گوناگون که هر کس در هر مقام از آن بهره‏ای حاصل کند و سخن نباید به صورت لغز و چیستان باشد.مراد بنده در این مقام آنست که‏ اگر شاعر در این موضع خاص از واژگانی غیر مانوس بهره جسته این اقتضای‏ کلام بوده است.با سپاس مجدد از ناقد گرانقدر.